

گذری کوتاه بر سیره جهادی شهید حسن باقری

# او پرورش دهنده همه ما بود

حسن باقری (غلامحسین افشردی) فقط ۲۸ ماه در جنگ هشت ساله حضور داشت اما هرگاه که صاحب نظران دفاع مقدس درباره آن دوران به گفت‌وگو می‌پردازند، این فرمانده با عنوانی مانند نابغه، درشت مغز، بسیار باهوش، استراتژیست، طراح، پدر جنگ در سپاه و… نام می‌برند. این القاب چنان با نام او عجین شده است که هیچ‌گاه درباره کس دیگری این گونه صحبت به میان نمی‌آید. او که بود و چه کرد که امروز دو دهه پس از خاموش شدن آتش توپخانه‌ها نامش همچنان برده می‌شود؟ نقش او در آن ۲۸ ماه چه بود که تمام جملات اینچنینی فقط در وصف وی گفته شده؟ آیا او طی جنگ تحمیلی چنین چهره‌ای از خود نشان داد یا قبل از آن نیز در زندگی شخصی دارای چنین ویژگی‌هایی بود؟

برای بازشناسی ابتدایی از شخصیت وی باید به یک واقعه تاریخی اشاره کرد. در عملیاتی که در ابتدای سال ۱۳۶۱ در غرب دزفول انجام گرفت، قرارگاه نصر به فرماندهی او در سرزمین‌های چین خورده غرب رود کرخه پیش رفت و مهم‌ترین اهداف یعنی توپخانه سپاه چهارم و ارتفاعات رادار را به تصرف درآورد. آنجا اولین و آخرین باری بود که صدام تا آستانه اسارت پیش رفت.

■ **وقتی صدام در آستانه اسارت بود**

سرلشکر ستاد عبدالحمید محمود الخطاب، رئیس دفتر صدام که از همراهان او در آن ماجرا بود، در خاطراتش چنین آورده است: در عملیاتی که ایرانی‌ها نام فتح‌المبین را روی آن گذاشته بودند، نیروهای ایرانی به منطقه استقرار سپاه چهارم و مواضع ستادی این سپاه رسیدند. آقای رئیس جمهور هم در همین منطقه بود. ژنرال عدنان خیرالله طلفاح – وزیر دفاع– هم بود. فهمیدیم که نیروهای ایرانی، ما را دور زده‌اند. احساس همه ما این بود که بزودی به اسارت درخواهیم آمد. آقای رئیس جمهور مضطرب از ژنرال عدنان خیرالله پرسید: عدنان، بگو چه باید بکنیم؟ عدنان خیرالله جواب داد: سرورم، جای دیگری برای فرار و پنهان شدن پیدا می‌کنم. دوباره آقای رئیس جمهور پرسید: سلاح و مهماتی هم به همراه دارید؟ من جواب دادم: فقط یک قبضه تفنگ داریم. ایشان با خشم و غضب گفت: اگر ایرانی‌ها مرا پیدا کنند، می‌دانید چه می‌شود؟ افراد همراه همگی سعی می‌کردند آقای رئیس جمهور را آرام کنند. او در حالی

که به تانک‌های ما که در آتش می‌سوخت ننگه می‌کرد، دائم زیر لب می‌گفت: لعنت بر آنها، ما را در ورطه جنگ گرفتار کردند. او اسم کسی را نمی‌آورد. فقط به لعنت کردن اکتفا می‌کرد، اما من می‌دانستم که منظورش آمریکا و بعضی از کشورهای عربی همسایه‌مان هستند. آن روز ما برای چند

ساعتی در محاصره بودیم اما ناگهان یک دستگاه خودرو را که حامل افراد مجروح بود، پیدا کردیم. افراد زخمی را بیرون کشیدند و خودمان سوار شدیم. رئیس جمهور وقتی سر جایش نشست، گفت: زخمی‌ها مداوا خواهند شد اما اگر ما اسیر ایرانی‌ها شویم، چه باید بکنیم؟! (روزنامه السفير، ۲۹ ژانویه ۱۹۶۶)

■ **برای دوست و دشمن محترم بود**

یک ماه بعد، نیروهای ایرانی حمله خود را برای بازپس‌گیری خرمشهر آغاز کردند و این جوان ۲۶ ساله نقش پررنگی در آزادسازی شهر تجیب جنوبی ما داشت: «حسن باقری فرماندهان ما تعقل و اندیشه‌ی ایشان بی‌نظیر بود. طرح مانوری که شرح می‌داد، در اولین شرح انسان می‌پذیرفت و مطلب برایش جا می‌افتاد. غیر از مسأله اندیشه‌اش، در جنگ صلابت و استقامت خاصی داشت.

یکی از ویژگی‌های خاص او این بود که صبح عملیات زیر آتش سنگین می‌آمد نوی خط و سرکشی می‌کرد و محکم برخورد می‌کرد. اگر

## ۶۶

**در حالی که او در حال تشکیل یکی از قوی‌ترین و کارآمدترین واحدهای نظامی در جنگ بود، ارتش ایران در سرتاسر جبهه‌ها با ارتش دشمن دست و پنجه نرم می‌کرد. ابوالحسن بنی‌صدر که فرماندهی کل قوای مسلح را برعهده داشت، از نزدیک شدن سپاه و ارتش به هم جلوگیری می‌کرد. ارتش چهار عملیات بزرگ را طراحی و اجرا کرد که نتوانست قدمی پیش رود. شکست در این چهار عملیات موجب یأس و ناامیدی فرماندهان نظامی شد. در چنین روزهایی، حسن باقری نوع جدیدی از جنگیدن را پیشنهاد کرد: «این جنگ فرصت‌های طلایی بسیاری برای رشد استعدادها به ما داده است. نیروهای ما با توجه به بعد انقلابی که دارند و چشم و گوش بسته تابع قانون‌های از خارج آمده نیستند، می‌توانند از قالب‌های پیش ساخته خارج شوند و با فکر سازنده خویش روش‌هایی ابداع کنند که دشمن نتواند توانست به سادگی و با این نیروها به دفاع برخیزد**



بسیار تعیین‌کننده بود. او دائم سعی در جمع‌آوری اطلاعات از دشمن داشت. به محض این‌که می‌رفتیم گلف، هر کدام از بچه‌ها را می‌دید، می‌برد پای نقشه و کلیه نامیده‌اند. عمده این استعداد از شناخت فرصت‌ها، تصمیم‌گیری براساس آگاهی دقیق و تازش و پشتکار به دست آمده است. او گمشده جنگ را در شناخت عمیق

و جمع‌آوری اطلاعات از دشمن دید.

نیروهای دشمن از محورهای مختلف در حال پیشروی بودند و اخبار جامع و دقیقی از چگونگی حمله مقدار پیشروی و اهداف آنها نبود. همین ناآگاهی موجب سردرگمی فرماندهان، مسئولان و مردم شده بود، به طوری که خیلی زود شایع شد اهواز در حال سقوط است و وحشت و اضطراب شهر را فراگرفت.

او بافاصله تیم‌های شناسایی تشکیل داد و اطلاعات دریافتی را جمع‌آوری کرد: «در آن برهه، نقش اطلاعاتی که حسن باقری مسئولیت آن را برعهده داشت، بسیار تعیین‌کننده بود. ببینید ما هیچ شبکه ارتباطی بیسیم بین جبهه‌ها نداشتیم. نیروهای برانکده رفته بودند و در مناطق مختلف دفاع می‌کردند و هیچ نوع کنترل و اشرافی در فرماندهی آنها نداشتیم. در آن لحظات، نقش اطلاعات نمود پیدا می‌کند. او بود که ما را به دارخوین فرستاد. جمع‌آوری اطلاعات در آن لحظات بسیار مشکل بود. فرصتی که می‌شد، می‌آمدم گلف و آنجا در اتفاق افتاده بود، برای حسن باقری می‌گفتم. در آن روزها، نقش او در تعیین وضعیت نیروها و تشخیص موقعیت نیروهای خودی و دشمن به نوبته‌ای افتاد: ۲۰ درصد اطلاعات ۸۰

http://irannewspaper.ir

editorial@irannewspaper.ir



با فکر سازنده خویش روش‌هایی ابداع کنند که دشمن نتوانست به سادگی و با این نیروها به دفاع برخیزد.» (نقل از دستنوشته‌های شهید)

■ **حرکت براساس آموزه‌های دینی**
ابو‌راساس آموزه‌های دینی که انقلاب اسلامی ایران آن را متبلور ساخت، فرماندهی کرد. این نوع فرماندهی، موجب شده که حرکات و راه و روش خود را با مبانی دینی هماهنگ کند. این موضوع در دستنوشته‌ها و یادداشت‌های روزانه وی و خاطرات دیگران به خوبی قابل مشاهده است: «یکی دو ماه از شروع جنگ گذشته بود. از طرف رحیم صفوی به ما مأموریت دادند که برویم آموزش تطبیق آتش و دیدهبانی ببینیم و در منطقه دارخوین، جایی به نام دل ابودر، مستقر شویم. آنجا مشغول دیده‌بانی شدیم. یک روز نزدیک غروب از دکل که نزدیک ۹۰ متر بود، پایین آمدیم. دیدم یک ماشین بلیزر ایستاده و دو سه نفر از برادران سپاه جنوب با لباس شخصی آمده‌اند. خوب یادم هست، او هنوز ریش نداشت. هر چند صورتش کم مو بود. فکر کردم سنش خیلی کمتر از ما است. ما سه نفر بودیم و استدلال می‌کرد که به نوبت یکی بالا باشد، یکی نگهبانی بدهد و یکی تان شددن: «او انسانی بسیار متعهد، شجاع، خوشفکر، دلسوز و واقعاً مصمم بود. به لحاظ رهبری نظامی انسان خودساخته و با نوبعی در این زمینه بود. در برخورد با پرسنل همکاری و مسئولین که داشت و در جلساتی که با هم شرکت می‌کردیم و در کنار هم بودیم، من اصول مدیریت و رهبری را در تمام رفتار و اعمال ایشان می‌دیدم. شاید ابتدا اگر کسی با قیافه جوان ایشان برخورد می‌کرد، نمی‌توانست او را بشناسد ولی بعداً پی می‌برد که انسان مدیر و مدبری است.» (حسین حسنی سعدی – از فرماندهان ارشد ارتش در دوران دفاع مقدس)

پس از تفتحص در گفتارها، مشاهده می‌شود فرماندهانی که با وی در ارتباط بوده‌اند، از سه منظر سلوک فردی، فرماندهی بر نیروها و قدرت تفکر نظامی او راستایز کرده‌اند:
■ **دستنوشته درباره جنگ جهانی دوم**
او فرماندهی در میدان جنگ را با تعهد و اعتقاد دینی درهم آمیخت و توانست یکی از فرماندهان صاحب سبک در نیروها باشد. او خودسازی انقلابی را از سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز کرد. این خودسازی و تربیت درونی موجب شد تا بتواند از تزکیه روح در ارائه شیوه‌های الهی در فرماندهی بهره جوید. آنچنان که درباره جنگ جهانی دوم نوشته است: «چرچیل درباره خودش گفته است که مردان بزرگ برای زوری ساخته شده‌اند که ملت‌ها نمی‌توانند تصمیم بگیرند. چنین زمان‌های حساسی، مردان بزرگ باید وارد صحنه شوند و تحول ایجاد کنند. حال اگر اشتباهی شد و زبانی وارد شد اصلاً ۳۵ لشکر فقط برای اشغال یک کشور تلف شد و از بین رفت، مهم نیست و نباید به آن فکر کرد. تعدادی از ارتش آلمان در روسیه اصلا به دشمن نرسیدند و در سرمای شدید تلف شدند. پاسخگوی این فجایع کیست و آیا کسی اصلاً سدیگی می‌کند؟ این یک نوع جنگیدن و فرماندهی است و نوع دیگرش هم فرمانده اسلام بودن است که نسبت به یک قطره خون به ناحق ریخته شده، احساس مسئولیت می‌کند و شب خواب به چشمش راه نمی‌یابد و یک فکشنک خارج

طراحی شیوه جدید نقش اساسی داشتند. از سوی دیگر، ورود سپاه به جنگ در بین فرماندهان دشمن چنان غیر ممکن و نامنتظره بود که تا مدت‌ها در سردرگمی به سر می‌بردند. به طوری که نزار صاحب کاظم از فرماندهان عراقی پس از اسارت در بازجویی‌ها چنین گفته است: «گفتم فکر نمی‌کنی که سپاه هم در طراحی عملیات شرکت داشته؟ گفت مسائل نظامی از دو راه به دست می‌آید: اول علم و دوم تجربه. هیچ کدام را سپاه به علت عمر کوتاهش ندارد و من نمی‌توانم نظر بدهم.» (نقل از دستنوشته‌های شهید).

شیوه‌های جنگی سپاه پاسداران که بر اساس مقدرات موجود و محدود و با حضور داوطلبان جنگی بی‌ریزی شد، توانست روند جنگ را از حالت رکود خارج کند و عملیات پیرومند بعدی براساس این شیوه‌ها طراحی و اجرا شد. او از ارکان تغییر شیوه نبرد با دشمن بود: «با استفاده از تاکتیک‌های مختص به جنگی که سپاه و بسیج می‌طلبد، یک چیز نو و جدیدی مطرح کرد که با آن امکانات محدود بتوانیم عملیات بزرگ و موفق به وجود بیاوریم.» [محمد کوثری – فرمانده لشکر ۲۷ حضرت رسول(ص) در دوران دفاع مقدس]

■ **دو نوع فرمانده در جنگ**

در بررسی و شناخت فرماندهان جنگ هشت ساله عمدتاً به دو گروه برمی‌خوریم. یک گروه در صحنه‌های ستادی و طراحی نبرد هنرنمایی کرده‌اند. این گروه در قرارگاه‌ها حضور داشتند و کمتر در میان مردم عادی شناخته شده‌اند. به همین دلیل، با اینکه در دوران پس از جنگ نام فرماندهان شهید بسیار برده شده اما نام این گروه کمتر به میان آمده است. از سوی دیگر، عده‌ای در صحنه نبرد توان رهبری نمایانی داشته‌اند. این فرماندهان، به خاطر اینکه با نیروهای مردمی ارتباط زیادی داشته‌اند و همچنین به دلیل شجاعت، صمیمیت با نیروهای تحت امر، برخورداری از روحیه دینی و مردمی و قابلیت‌های فرماندهی در صحنه جنگ، شناخته شده هستند: «وقتی جلسه بود و او کنار نقشه می‌رفت می‌ایستاد، می‌دانستم که می‌خواهد حرف تازه‌ای بزند. با اقتداری که داشت، جلسه را تحت تأثیر خودش قرار می‌داد. گاه جلسات هفت، هشت ساعت طول می‌کشید ولی تا آخر جلسه با نشاط حضور داشت و از کوچک‌ترین جزئیات نمی‌گذشت. در طول دفاع مقدس می‌اغراق افراد زیادی را دیدم ولی با خصوصیات حسن باقری کمتر کسی را مشاهده کردم که در شرایط بحرانی بتواند به بهترین نحو عملیات را هدایت کند و تصمیم صحیحی بگیرد. حسن باقری عصاره تفکر بسیجی در زده‌های بالای تصمیم‌گیری بود.» (کریم نصر – فرمانده تیپ ۴۴ قمر بنی‌هاشم در دوران دفاع مقدس)

قیافه و اندام لاغر او چنان بود که در نگاه اول کسی تصور نمی‌کرد بتواند در صحنه جنگ قاطعانه فرمان براند اما نشان داد که در کشاکش نبرد صریح‌ترین و قاطعانه‌ترین تصمیم‌ها را گرفته که حتی برای نزدیک‌ترین کسان او نیز غیرمنتظره بوده است. برادر وی در بیان یکی از صحنه‌های عملیات رمضان که در تابستان ۱۳۶۱ در منطقه مرزی شلمچه صورت گرفت، گفته است: «در مرحله دوم عملیات رمضان برای یکی از گردان‌های عمل‌کننده حادثه‌ای پیش آمد. آن گردان در محاصره دشمن قرار گرفته بود. در قرارگاه، حسن بیسیم رده گردان را هم گوش می‌کرد. احساس کرد یکی از گردان‌ها زیادی پیش رفته و ممکن است به محاصره بیفتد. به فرمانده یگانش تذکر داد. همین طور هم شد و گردان به محاصره افتاد. شروع کرد به صحبت کردن با فرمانده تیپ و پرسید: الان کجا هستی؟ گفت که در مقر تیپ هستم. گفت: باید بروی، از موانع عبور کنی، وارد صحنه نبرد شوی و این گردان را از محاصره نجات دهی و تا خودت نروی، این اتفاق نمی‌افتد. این گردان متوجه نیست و اگر بگویی در محاصره است، ممکن است دستپاچه شود و وضع را خراب‌تر کند. آن فرمانده تیپ استدلال آورد که نیازی نیست من بروم و دارم توپخانه را هماهنگ می‌کنم. کار دارم و… برای من عجیب بود؛ با کسی که حداقل دو سال بود شبانه روز در جنگ با هم بودند و همدیگر را خوب

می‌شناختند، حکم کرد: اگر همین الان از سنگرت راه نیفتی و به سمت خط نروی و این گردان را نجات ندهی، یا تو برخورد می‌کنم. من الان می‌آیم آنجا، تو نباید در سنگرت باشی. یا می‌روی در محاصره و به همراه گردان شهید می‌شوی یا این که آنها را از محاصره نجات می‌دهی. گردان محاصره شده در آن طرف و فرمانده تیپ زنده و سالم در این طرف برای من قابل پذیرش نیست. آنچنان برخورد کرد که در سنگر فرماندهی قرارگاه نصر همه رنگ‌شان پرید.»

■ **تغییر شیوه نبرد**

به گواه اسناد موجود، تغییر شیوه نبرد که موجب تغییر وضعیت جنگ شد، در ابتدا در بین فرماندهان جوان سپاه پاسداران مطرح شد و سه تن از آنها در